

هخامنشیان از دیدگاه تسامح و تساهل و آزادمنشی برخوردار بودند

در دوران کهن رسم و آیین فرمانروایی بر این بود که برای پایش حکومت به بدترین شیوه ها عمل می کردند تا مردم در انقیاد کامل بمانند. سلاطین به هنگام قشون کشی و تسخیر متصرفات نیز ددمنشانه عمل می کردند تا با کشتار و نابودی مردم، رعب و وحشت را نهادینه نمایند. سینوهه پزشک مخصوص فرعون در کتاب خود می نویسد: «ایجاد ترس و وحشت در ملل مسخر سبب منکوب شدن مردم تحت مالکیت گردیده و مردم جرات برگشت را پیدا نمی کنند».

پس رویکرد عملکردی پادشاهان در کنش های حکومتی، رفتار دژخیمانه بود و مردم همیشه تحت ستم بسر می بردند. اما در آن عصر که فرهنگ پادشاهی و فرمانروایی چنین بود، کوروش پادشاهی با اخلاق و رفتاری دگرگونه بود. او در آن فضای وحشت و ترور، الگویی از آسایش و آرامش را برای مردم ایران زمین و دیگر ممالک امپراتوری پارسی به ارمغان آورد.

اگر امپراتوری پارس بسیار وسیع بود، لیکن این پهناوری سرزمین مطلقا با قشون کشی خشن و تاراج بیرحمانه حاصل نشده بود. کوروش به عنوان پایه گذار حکمرانی پارسی هرگز کشتار، قربانی کردن، کور- نمودن و قطع دست و پای را ترویج نکرد. بلکه او و دیگر پادشاهان پارسی در نخستین گام قربانی کردن آدمی را ممنوع کردند.

پارسیان باورهای دینی مردم ایران و دیگر سرزمین ها را حرمت می گذاشتند. پیرنیا در کتاب تاریخ ایران می نویسد: «از ممالک تابعه ایران اهالی هر مملکتی آزاد بودند که موافق معتقدات مذهبی خود رفتار نمایند. مذهب شاهان هخامنشی و اهالی ایران به هیچوجه به آنها تحمیل نمی شد. عادات و اخلاق و زبان ملل تابعه محفوظ و علاوه برآن هر مملکتی مختار بود که موسسات ملی و سلسله امرا و روحانیون خود را حفظ نماید (مانند مصر و قبرس و فینیقیه و یونانی های آسیای صغیر و غیره). محبوبیت آنان در متصرفات نیز به همین دلایل بود و بر این مبنا شد که ایران در آن عصر گستره زیادی کسب کرد و نخستین دولتی بود که امپراتوری عالمگیر محسوب می شد».

دورانت در این مورد بیان می دارد: «کوروش در کشور گشایی حیرت انگیز بود. با شکست خوردگان به بزرگواری رفتار می کرد و نسبت به دشمنان خود مهربان بود. یونانیان او را بزرگترین پهلوان جهان بیش از اسکندر دانسته اند»..

دورانت همچنين در باره انتقال تمدن در بين ملل مختلف مي نويسد: «تمدن مانند زندگي عبارت از کشمکشی دايمي با مرگ است. همانگونه که زندگي ممکن نيست پايدار بماند، جز آنکه از اشکال قديمي خود بيرون بيايد و صورت هاي جوان تر و نوتر اختيار کند؛ تمدن نيز غالباً مدتي با تغيير اقامتگاه و خون خود مي تواند زنده بماند. به همين جهت است که تمدني از اور به بابل و يهودا و از بابل به نينوا و از آنجا به پرسپوليس و سادريس و ميلتوس و از آنجا ها به مصر و کرت و يونان و روم انتقال يافت.»

اين نظريه ضمن اينکه تغيير نگرش انساني را اساس پايش زيست بهتر مي داند، بيان گر اين موضوع نيز مي باشد که تمدن از بابل به ايران و سپس به ديگر اقاليم رفت. بنابر اين مسلم است که روح قانون حمورابي از بابل به ايران نيز رسيده بود. و اگرچه حمورابي و ديگر پادشاهان بابل از جمله بخت نصر به قوانين خود ساخته پاييند نبودند و ظلم و خفقان را بر جامعه خود جاري ساختند، اما کوروش پارسي مفاهيم انسان گرایی را از قانون حمورابي استنتاج و بر جامعه بشري ساري کرد. اين است که احتمالاً هخامنشيان با تاسي به قانون حمورابي بسترهاي مديریتی نويني خلق کردند.

اين رويکرد نگرشي کوروش و ديگر پادشاهان پارسي دقيقاً مويد تفاوت نگرش پارسيان با ديگر ملل در آن دوران بود. اين رخداد فقط و فقط متکی به نوع نگرش و نگاه آنان به زندگي بود و کوروش نگاه ديگري فرای نگاه موجود در دنياي آن روز را داشت. پادشاهان پارسي به جهت قايل نبودن به آيين و ايدئولوژی خاص و نداشتن تعصبات بيهوده، شيوه حکومتي تسامح و تساهل را برقرار نمودند. آنان با تدبير و عقلانيت، بردباري و تحمل را سرلوحه ارتباط ميان انساني قرار داده و بر اين اساس به همه ادیان و اقوام احترام مي گذاشتند. يعني در واقع به «تنوع و اختلاف در جامعه و زندگي» باور داشتند.

در هنگامی که رابطه (قدرت - فشار - ترس) اساس حکمرانی در جهان بود، پارسيان رابطه و تناسب (قدرت - انصاف - آزادی - رفاه نسبی) را ترويج کرده بودند. اين رابطه و ساختار جديد همان «نگرش و مديریت ساخت گرایی» در زمان خودش بود که به سازندگي اجتماعي ختم می شد.

در عصر فعلي و شرايط امروزي و با توجه به تدوين نظام هاي مديریتی گوناگون، اگر کمی تفکر و اندیشه شود. بی شک می توان به هوش سرشار پادشاهان هخامنشی پی برد. که بدانیم به

نوعی فرمانروایی پارسیان کهن، نوعی از مدیریت نوین و شاید بی همتا در عصر خود بشمار می
آمد.

احمد علینقی – پژوهشگر مدیریت اجتماعی